روزنامه شرق

جامعه . روزنامه فردا

خشونت، بزرگ‌ترین چالش زنان افغان است — صفحه ۸

حاکمیت خوب به چه معناست؟ — صفحه ۹

نقش اهل فرهنگ در تثبیت مالکیت مادی و معنوی — صفحه ۱۰

ناصر فکوهی در گفت‌وگو با «شرق» هشدار داد

پدیده خودنمایی گسترده اجتماعی در ایران

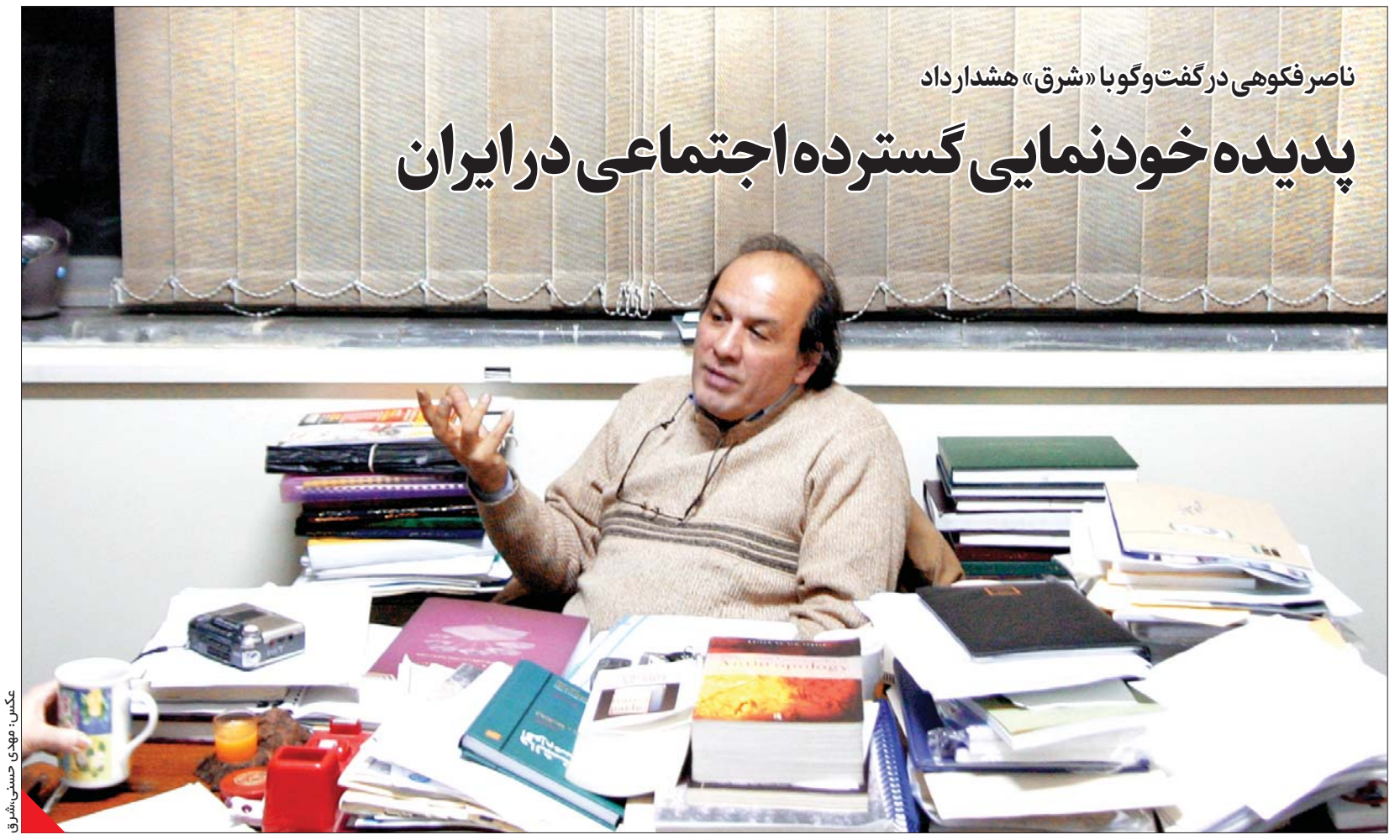

عکس: مهدی حسنی، شرق

امین یگانه: آمار تلفات رانندگی ایران در ۱۰سال گذشته هرروز بیشتر می‌شود. برنامه‌های توصیه‌ای صداوسیما در این مورد به‌خصوص هم همین‌طور. اما شاهد کاهش محسوس نیستیم. چرا؟ تا به حال فکر کرده‌اید تعریف ما از رانندگی موجب این تلفات می‌شود؟ همه ما وقتی پشت فرمان نشسته‌ایم، دیگران را مقصر می‌دانیم. خیلی کم پیش می‌آید که در تاکسی بنشینیم و وقتی بوق ممتد ماشین‌های پشت‌سری‌مان به آسمان بلند شد، راننده خودش را مقصر بداند. حتی وقتی خودمان رانندگی می‌کنیم و هیچ عجله‌ای برای به‌مقصدرسیدن نداریم، اگر در خط سه با سرعت پایینی ماشین را هدایت می‌کنیم، شده به خودمان تشر بزنیم و ماشین را بکشیم خط یک. همه اینها نشان می‌دهد ما خودمان را مقدم بر دیگری می‌دانیم. چنان در فردگرایی غوطه می‌خوریم که هیچ‌گاه دیگری را محور رفتارهایمان قرار نمی‌دهیم. این دقیقا همان چیزی است که ناصر فکوهی، مدیر انسان‌شناسی و فرهنگ و استاد دانشگاه تهران در گفت‌وگویش با «شرق» آن را خودمحورگرایی می‌نامد؛ مساله‌ای که از نظر او هرروز در کشور ما بیشتروبیشتر می‌شود و فرد را در جامعه‌مان تنها وتنهاتر می‌کند تا جامعه ایرانی به یک جامعه متفاوت بدل شود. گفت‌وگوی پیش رو مساله تنهایی ما ایرانی‌ها را از نظرگاه یک انسان‌شناس بررسی می‌کند و از بازخوانی سابقه تاریخی آن در جهان، به حال‌وروز امروزمان در ایران می‌رسد.

یک زمانی زندگی ایرانی‌ها گره می‌خورد با دیگری؛ همسایه، دوست، رفیق و خانواده. اما امروز حتی حرف‌زدن از این خانواده و همسایه و مراعات حال همدیگر محلی‌ازاعراب ندارد. فردگرایی اپیدمی این‌روزهای ماست. نظر شما چیست؟ آیا هرکدام از ما تنهاتر و منزوی‌تر می‌شویم؟

زمانی که از فردگرایی (individualism) سخن می‌گوییم باید دقت داشته باشیم که آن را با خودمحورگرایی (egoism / egocentrism) اشتباه نگیریم. آنچه شما به آن فردگرایی افراطی می‌گویید، بیشتر واژه‌ای عام و مبهم است. بهتر است ابتدا واژگانمان را روشن‌تر بیان کنیم. فردگرایی در فلسفه از دکارت و مفهوم کوجیتو (cogito) او می‌آید که جمله معروفش: «فکر می‌کنم، پس هستم در لاتین cogito ergo sum» می‌آید و با مدرنیته از ابتدای قرن بیستم، هم در قالب همین واژه، هم در قالب واژه «سوژه» وارد علوم اجتماعی و انسانی هم شد. کمااینکه موضوع اصلی تبارشناسی‌های فوکویی است یا در آثار وبر، زیمل و از آنجا تا آثار متاخری چون مکتب «فردگرایی روشناختی» (individualism méthodologique) ریمون بودن (Raymond Boudon) و در مکاتب اقتصادی لیبرالی و راست‌گرا به‌ویژه نزد هایک (Hayek)، تداوم می‌یابد و در قالب بحث شدیدی که میان ساختارگرایان و طرفداران عاملیت (agency) وجود دارد، ادامه دارد و هنوز نیز راه‌حلی برای آن یافته نشده است؛ هرچند در این زمینه، سهم مثبت جامعه‌شناسانی چون بوردیو در دستگاه روش‌شناختی که مطرح می‌کنند تا راهی میانی ساختار و تعامل ارایه دهند، قابل انکار نیست. این امر را باید از مفهوم خودمحورگرایی، جدا کرد. مفهومی که بیشتر انسان‌شناختی است. اغلب انسان‌شناسان معتقدند که سازوکارهای خودمحورگرا همواره بخشی اساسی در انسجام‌دادن جوامع انسانی بوده‌اند، زیرا به این جوامع امکان می‌داده‌اند از خود در برابر «دیگری» فرهنگی دفاع کنند. در این مورد کلودلوی استروس به‌ویژه در کتاب «هویت» (Identité) گروه بزرگی از نظرات را گرد آورده که قابل‌تامل هستند. درواقع در نظام حیات انسانی که خود بخشی از نظام حیاتی عمومی است، دگردوستی (alterphily) و همدلی (empathy) اصل است در حالی که در نظام‌های اجتماعی که حاصل شکل تطوریافته‌ای از نظام‌های بیولوژیک هستند، خودمحورگرایی و دگرهراسی (alterphobia) اصل است، درست همان‌گونه که در روابط فردی ما بیشتر در موقعیتی زیستی هستیم و برعکس در موقعیت‌های اجتماعی در وضعیتی فرهنگی. از این رو، برای آنکه «جامعه» را در مفهوم مدرن آن داشته باشیم، ناچاریم هم فردگرایی فردی را داشته باشیم، چون نیاز به سوژه مدرن داریم و هم نیاز به نفی این سوژه، در قالب ساختارها داریم و اینجاست که خود محورگرایی باستانی به امری مدرن تبدیل می‌شود و در بسیاری موارد دگردوستی درونی انسان‌ها را به سود ایدئولوژی‌های ساختارگرای جمعی و جمعی‌گرا (collectivism) نفی می‌کند. تراژدی قرن بیستم در همین بود که ایدئولوژی‌ها و حاملان آنها با تمایل شدیدی که به قدرت داشتند، تصور می‌کردند، می‌توانند جوامع انسانی را براساس نفی فردگرایی، صرفا بر اساس ساختارهای از پیش تعیین شده سازمان بدهند و در نتیجه میلیون‌ها کشته برجای گذاشتند؛ و توتالیتاریسم‌هایی به وجود آوردند که چه در نمونه چپ آن (لنینیسم و استالنیسم) و چه در نمونه راست آن (فاشیسم و هیتلریسم) هم ویرانی و قربانیان بی‌شماری برجای گذاشتند و هم خود، خود را نابود کردند.

از اینجا به این نتیجه می‌خواهم برسم که فردگرایی در نوع خودمحورگرایانه مدرنش، گرایشی مخرب است و این گرایش متاسفانه در جامعه ایران به سرعت در حال بالاگرفتن است. بنابراین پاسخ مستقیم پرسش شما، مثبت است و این پاسخ مثبت جای نگرانی بسیار زیادی دارد؛ به خصوص که جامعه ما گذار مناسب و کاملی از سنت‌های پیشین خود به مدرنیته‌هایی که تعریف‌ناشده و مبهم باقی مانده‌اند، انجام نداده است و بنابراین از یک‌سو سنت‌هایش را نابود کرده است و از سوی دیگر مدنیتی که بخواهد جایگزین آنها شود نساخته است. در این حالت فردگرایی افراطی (به قول شما که من در این مصاحبه همین واژه را حفظ می‌کنم) اثری دوچندان مخرب خواهد داشت.

نشانه‌هایی که در جامعه ایرانی گرایش به فردیت را ثابت می‌کند چیست؟

مصادیق و نشانه‌های این امر تقریبا در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی ما وجود دارند. این آسیب‌ها هم در سطح کلان وجود دارند و هم در سطح خرد. در سطح کلان می‌توان به همان گذار ناقص و آسیب‌زای از سنت به مدرنیته سخن گفت که تقریبا در تمام نهادها و فرآیندهای جامعه ما دیده می‌شود؛ برای مثال نگاه کنیم به موقعیت نظام دانشگاهی‌مان، همه امروز واقفند چگونه با حرکت به سوی کمی‌گرایی و بی‌توجهی به کیفیت به چه وضعیتی رسیده‌ایم. گسترش پدیده تقلب علمی، پایین‌آمدن اعتبار مدارک دانشگاهی و نبود اعتماد به فارغ‌التحصیلانی در علوم اجتماعی که اغلب از کمترین مهارت‌ها برای دخالت اجتماعی برخوردار نیستند. یا برای مثال نگاه کنید به نظام پزشکی ما، که به سرعت به نظامی پولی تبدیل شده است، پزشکان که کمتر از ۵۰سال پیش معتبرترین و شاخص‌ترین افراد جامعه بودند، امروز از همه‌سو به پول‌دوستی متهم می‌شوند و شخصیت برخی از آنها متاسفانه در نزد بسیاری از افراد جامعه به موقعیتی که «بساز و بفروش‌ها» در گذشته داشتند، شباهت دارد. بیماران گاه باید تمام زندگی خود را به باد بدهند تا درمان شوند. در اینجا من در نظام‌های کلان صرفا به دو مورد اشاره کردم، اما این مثال‌ها را می‌توان تقریبا در تمام ساختارهای بزرگ نشان داد. در حوزه نظام‌های خرد، ما شاهد آسیب‌های روزمره هستیم که آنجا نیز فردگرایی افراطی بدترین آسیب‌ها را به جامعه ما زده و می‌زنند. باز تنها به چند نمونه بسنده می‌کنم. در روابط همسایگی و مسکن، امروز به زحمت ممکن است کسی را در شهرهای بزرگ پیدا کنید که از همسایگان خود راضی باشد، در حالی که تا چند ده سال پیش، همسایه، مهم‌ترین پایه همدلی و همبستگی به شمار می‌آمد. مزاحمت‌های همسایگی به دلیل خودخواهی افراد و بی‌توجهی به احترام‌گذاشتن به حق دیگری، امری بسیار رایج است. یا به حوزه دیگری مثل روابط حمل‌ونقل درون‌شهری و بین‌شهری نگاه کنیم، فردگرایی افراطی سبب شده است رانندگان و حتی افراد پیاده، جز به خود نیندیشند و در نتیجه خودرو و رانندگی را به ابزارهایی برای کشتار جمعی تبدیل کنند به‌صورتی که هرساله هزاران جوان در این کشور در حوادث رانندگی کشته می‌شوند و ایران یکی از بالاترین ارقام را در میزان تصادف‌های کشنده دارد. مصادیق آنقدر زیاد هستند که فکر نمی‌کنم نیازی باشد ادامه بدهم؛ هر کسی کافی است به اطراف خود نگاه کند، از مدرسه و خیابان، از فروشگاه و همه فضاهای عمومی، همه‌جا می‌بینیم فردگرایی افراطی چگونه در حال تخریب جامعه است و مناسبات پولی نیز چنان گسترش یافته و همه‌چیز را دربر گرفته‌اند که این روابط آسیب‌زا را دو چندان مخرب‌تر می‌کنند.

جامعه ماگذار مناسب و کاملی از سنت‌های پیشین خود به مدرنیته‌هایی که تعریف‌ناشده و مبهم باقی مانده‌اند انجام نداده است و بنابراین از یک‌سو سنت‌هایش را نابود کرده است و از سوی دیگر مدنیتی که بخواهد جایگزین آنها شود نساخته است. در این حالت فردگرایی افراطی اثری دوچندان مخرب خواهد داشت

آیا گرایش مردم به فردیت سیر طبیعی جامعه ایرانی بوده یا خیر، این گرایش حاصل دست‌کاری‌های اشتباهی بوده که در نظام اقتصادی و اجتماعی ما رخ داده است؟

صحبت‌کردن از سیر «طبیعی» چه برای جامعه ایران و چه برای هر جامعه دیگری، کاملا بی‌معنا است، اینها ربطی به طبیعت و «قوانین»ی که ممکن است تصور کنیم در آن وجود دارد، ندارد. اما اینکه بگوییم این فردگرایی آسیب‌زا، حاصل مشکلات اقتصادی و اجتماعی بوده است، نیز حرفی چندان معنی‌دار نیست؛ چون حرفی کاملا بدیهی است و در تمام جوامع همین‌طور است. آنچه اهمیت دارد این است که بفهمیم سازوکارهایی که این رفتارهای فردگرایانه را گسترش داده و آنها را بدل به اصل کرده و سنت‌هایی را که ما در این جامعه با تاریخ کهن داشته‌ایم و هزاران سال از ما محافظت کرده و نظام‌های مختلف را به یکدیگر پیوند داده‌اند، چیست. منظورم آن است که تحلیل باید در سطح بسیار عمیق‌تری از آن صورت بگیرد که ما صرفا بگوییم که «می توانستیم این‌طور نباشیم اما این‌طور شدیم». مشکل بر سر یک «اشتباه» و یک «اتفاق» نیست که بتوانیم از آن پرهیز کنیم. مشکل مجموعه‌ای از معضلات و مسایل برونی و درونی هستند که در ترکیب با یکدیگر وضعیت کنونی را برای ما و برای اکثریت کشورهای جهان به وجود آورده‌اند، اما در هر کشوری مشکلات متفاوت است. هرچند می‌توان شدت و ضعف را براساس میزان توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی به دو حوزه تقسیم کرد.

به نظر شما این فردیت را می‌توانیم به عنوان گسترش شکاف بین قشر فقیر و غنی بدانیم؟

بدون شک چنین ارتباطی وجود دارد. در جامعه سنتی ما و در جهان، همیشه شکاف میان فقر و ثروت وجود داشته است (مگر در دوره‌هایی بسیار باستانی که فقر امری عمومی بوده و میزان ثروت اجتماعی بسیار پایین بوده است). اما این نظام‌های اجتماعی همواره می‌توانسته‌اند این رابطه فقر / ثروت را مدیریت کنند. شیوه‌های این مدیریت ممکن است امروز با ذهنیت مدرن ما خوانایی نداشته باشند، اما به‌هرحال موثرتر از امروز بوده‌اند؛ مثلا تقسیم جامعه به کاست‌ها که تقریبا در اکثر جوامع باستانی وجود داشت، موقعیت هر کسی را در حیات اجتماعی مشخص می‌کرد، بنابراین یک فرد از یک کاست پایین‌تر هرگز خودش را با فرد دیگری از کاست بالاتری مقایسه نمی‌کرد و تنش اجتماعی به وجود نمی‌آمد. مشکل ما آن است که در دوران مدرنیته، انقلاب‌های صنعتی و سیاسی، نظام‌های دموکراتیک را ایجاد کردند که در آنها اصل و اساس بر برابری و برادری و همبستگی و آزادی انسان‌ها اعلام می‌شود. اما متاسفانه این نظام‌ها هرگز نتوانسته‌اند شعارهای خود را به طور کامل به عمل در بیاورند. اما معنای این سخن آن نیست که نرسیدن به شعارها در همه جا یکسان بوده است. امروز در جهان، کشورهایی را داریم که به بیشترین حد به شعارهای انقلاب‌های دموکراتیک و صنعتی رسیده‌اند. اینها کشورهایی هستند که بالاترین نرخ شاخص‌های توسعه انسانی (شاخص مهم و به رسمیت شناخته‌شده به وسیله سازمان ملل) را دارند نظیر کشورهای اسکاندیناوی و کانادا، در حالی که در قطب مخالف با این کشورها، کشورهایی دیگری مشاهده می‌کنیم، مثلا برخی از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین که بدترین موقعیت‌ها را از لحاظ شاخص‌های توسعه انسانی دارند. این دو گروه روابطی کاملا متفاوت را با دوگانه فقر و ثروت به وجود آورده‌اند. در مورد نخست مدیریت مناسب بازار و دخالت‌های موثر برای مبارزه با فقر و سامان‌دادن به جامعه تنش‌ها را به حداقل رسانده و در گروه دوم سیاست‌های هدایت‌شده به‌وسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در طول مدتی بسیار طولانی (۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰) موقعیت‌هایی هولناک و پرتنش به وجود آورده؛ موقعیت‌هایی که یا با جنگ‌های داخلی روبه‌رو هستیم (آفریقای سیاه و خاورمیانه) یا با سلطه بی‌رحمانه تروریسم و جنایتکاران مافیایی (آمریکای جنوبی و...) یا با همه اینها در آن واحد (مکزیک). حتی کشورهای توسعه‌یافته و ثروتمند نیز از این امر مستثنی نیستند. فرمولی که اقتصاددانان نولیبرال با ریشه‌گرفتن از مکتب شیکاگو و وین (فریدمن، هایک) برای کشورهای جهان سوم و کشورهای توسعه‌یافته اروپا و آمریکا تعریف کردند و سازمان سیا آن را به اجرا درآورد، در گروه اول به کودتاهای نظامی و ازمیان‌رفتن دموکراسی‌های نوپا و جایگزینی رژیم‌های دیکتاتوری و نظامی به‌اصطلاح طرفدار آزادی در فاصله ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ منجر شد و میلیون‌ها کشته و اسیر و زندانی به‌جا گذاشت و این کشورها را به‌سوی هرج‌ومرج و آنومی پیش برد و در کشورهای گروه دوم یعنی کشورهای اروپایی و آمریکا، وضعیتی بسیار شکننده به وجود آورد کمااینکه کمتر کسی امروز در رده‌های متوسط و پایین در این کشورها، احساس امنیت شغلی و اجتماعی می‌کند.

در کشورهایی مثل ما که به آنها کشورهای نفتی می‌گویند، اگر مدیریت منابع نفتی به‌درستی انجام نشود، پول‌تزریق شده به جامعه سبب گسترش پولی‌شدن جامعه، ازمیان‌رفتن ارزش‌های جمعی و جایگزین‌شدن فرد گرایی‌های افراطی به‌جای آنها و فاصله گسترده میان فقیر و غنی می‌شود.

گویی تحرک اجتماعی در ایران به یک آرزو بدل شده، اینکه فقیر به طبقه متوسط دست یابد و طبقه متوسط به طبقه ثروتمند بدل شود... و این مساله البته که بدبینی و قضاوت‌های دور از واقعیت را در ذهن مردم ثبت کرده و منجر به انتخاب انزوا شده است... .

این امر حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز به شدتی که ادعا می‌شود هرگز نبوده است و دلیل اصلی بحران کنونی در این کشورها هم این است. اما در کشورهایی مثل ما که دارای منابع نفتی فراوان و جمعیت نسبتا اندک هستند، گناه سوءمدیریت نابخشودنی‌تر است. ما کاملا امکان آن را داریم که تحرک اجتماعی بسیار بهتری داشته باشیم و ثروت به‌صورت عقلانی‌تری توزیع شود. حتی به نظر من این امر می‌تواند ضامن نوعی سرمایه‌داری اجتماعی روی مدل دولت رفاه باشد. منظورم آن است که در ایران ما آنقدر ثروت‌های طبیعی و نیروی انسانی داریم که می‌توانیم یک طبقه متوسط بزرگ و یک طبقه ثروتمند داشته باشیم که با کمترین خطر تنش روبه‌رو باشد و در عین حال می‌توانیم فقر را تقریبا به‌طور کامل ریشه‌کن کنیم. اما اینها صرفا پتانسیل‌ها و موقعیت‌های بالقوه هستند، برای اجرایی‌شدن و تحقق این روندها نیاز به اراده سیاسی و به‌خصوص درک درست فرهنگی نخبگان از موقعیت کشور و چشم‌اندازهای آن و درک جهان پیچیده کنونی وجود دارد. مشکل اصلی به نظر من این است؛ کسانی که باید بیشترین قابلیت را در جهان داشته باشند، یعنی نخبگان فکری و روشنفکران و دانشمندان اجتماعی ما متاسفانه به‌دلیل فاصله‌گرفتن از موقعیت‌های اجتماعی و اتکای غیرمعقولانه‌شان به نظریه‌های انتزاعی، کمترین درک را از مسایل و موقعیت‌های کاربردی در جامعه دارند. در بسیاری موارد می‌توانم حتی بگویم که کنشگران اجرایی جامعه، به دلیل تجربه مستقیمی که از جامعه دارند امروز بهتر از نخبگان فکری، نظر می‌دهند و تا جایی که بتوانند عمل می‌کنند. این یک تراژدی فکری است که ابتدا باید پذیرفتش (که فعلا پذیرشی در کار نیست) و سپس درمانش کرد. البته برای همه این کارها نیاز به فضای بازی برای بحث و ارایه استدلال‌ها و تبادل اندیشه‌ها دارد که خوشبختانه در دولت یازدهم فراهم‌تر شده است و امیدوارم بتواند پاسخ دهد.

رسوخ نامناسب مدرنیته در کشور ما چقدر به مساله تنهایی‌مان دامن زده است؟

یکی از مهم‌ترین مشکلات ما در طول صدسال اخیر، همین ورود مدرنیته به شکل ناقص و آنومیک بوده است که با انقلاب مشروطه آغاز شد و به‌وسیله کسانی که تصور می‌کردند عقلانیت غربی را شناخته‌اند، اما درواقع صرفا شکل این عقلانیت و صورت‌های ظاهری‌اش را شناخته بودند و تلاششان آن بود که با «تغییر شکل»، «محتوای مدرن» را وارد نظام کنند که البته شکست خوردند. بعدها هم دخالت‌های بیرونی استعماری و نواستعماری این شکست را تجدید کرد. ضربه‌ای که کودتای ۲۸مرداد به تاریخ ایران وارد کرد، به نظر من ضربه‌ای تاریخی بود که تا امروز ما نتوانسته‌ایم کاملا کمر خود را در برابرش راست کنیم. مدرنیته‌ای که به‌زور و با ابزارهای غیرعقلانی و به‌وسیله افرادی که هیچ درک درستی از آن نداشتند وارد شود، نمی‌تواند نتیجه‌ای بهتر از این داشته باشد. بنابراین فکر می‌کنم نقد مدرنیته نه در قالبی سنت‌گرا و ضداستعماری در معنای ساده‌انگارانه آنکه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دقیقا زیر نفوذ ایدئولوژی مارکسیستی و لیبرالی و در گفتمانی پوپولیستی در ایران بسیار رایج بود، بلکه در قالب‌هایی واقعا اندیشمندانه و عمیق و حاصل از تجربه‌ای که جهان در ۵۰سال اخیر از سر گذرانده است، برای این کار ضروری است.

یادداشت

واگذاری مدرسه‌های دولتی به بخش خصوصی

مهدی بهلولی

چندروزی از مهرماه و آغاز مدرسه‌ها نگذشته بود که خبری در رسانه‌ها منتشر شد مبنی‌بر اینکه آموزش‌وپرورش پیرامون ۹۰۰ مدرسه دولتی را در سراسر ایران به بخش خصوصی واگذار کرده است. پس از چندی روشن شد که این واگذاری به‌این صورت است که ساختمان مدرسه به‌همراه همه امکانات آموزشی آن در اختیار بخش خصوصی قرار می‌گیرد. آموزش‌وپرورش البته مدیر مدرسه را تعیین می‌کند و حقوق او را هم می‌پردازد و به‌ازای هر دانش‌آموز هم مبلغ ۵۰۰ تا ۷۰۰هزارتومان به بخش خصوصی می‌دهد. در برابر، بخش خصوصی هم موظف می‌شود کادر آموزشی مدرسه را تامین کند و دست‌کم حقوق پایه قانون کار را که در حدود ۶۰۰هزارتومان در ماه است به آنان پرداخت کند. البته در تهران، افزون‌بر مدیر مدرسه، دیگر کادرهای اجرایی مدرسه از ناظم تا مستخدمان را هم آموزش‌وپرورش تامین می‌کند و حقوقشان را می‌پردازد. فرادستان آموزش‌وپرورش در روزهای نخست راه‌اندازی این طرح، سخت و شدید از درستی آن دفاع می‌کردند و مدعی بودند که این طرح افزون‌برکیفیت‌بخشی آموزش- چراکه بخش خصوصی نیروهای «مجرب» خود را به کار خواهد گرفت- بخش خصوصی را با شرایط بخش خیریه وارد آموزش‌وپرورش می‌کند. اما با گذشت سه‌ماه از سال تحصیلی، از برخی از مدرسه‌های واگذارشده، آهسته آهسته خبرهایی منتشر می‌شود که درستی ادعاهای نخستین کارگزاران این طرح را زیر سوال می‌برد. برای نمونه، چندی‌پیش تارنمای «جماران» گفت‌وگویی با یکی از آموزگاران یکی از این مدرسه‌ها منتشر کرد در این گزارش از زبان این آموزگار آمده بود که مدیر مدرسه، علت عدم پرداخت حقوق معلمان را تامین‌نشدن بودجه از جانب آموزش‌وپرورش عنوان می‌کند و می‌گوید که آموزش‌وپرورش متعهد شده بود این بودجه را در سه‌نوبت پرداخت کند، اما او هنوز یک‌نوبت هم دریافت نکرده تا قادر به پرداخت حقوق‌ها باشد. طرح واگذاری مدرسه‌های دولتی به بخش خصوصی- همانگونه که در بالا هم اشاره شد- از همان آغاز؛ با ارایه نوعی تصویر نادرست از بخش خصوصی همراه شد. فرادستان آموزش‌وپرورش کوشیده و همچنان می‌کوشند چهره بخش خصوصی درگیر در این برنامه را چهره‌ای خیریه‌ای نشان دهند. اما با یک حساب سرانگشتی، روشن می‌شود که مساله به‌هیچ‌رو اینگونه نیست. دبستانی شش‌کلاسه با ۲۰۰دانش‌آموز را در نظر بگیرید. اگر آموزش‌وپرورش به‌ازای هر دانش‌آموز ۶۰۰هزارتومان به بخش خصوصی بپردازد و بخش خصوصی به شش آموزگار خود ماهانه ۶۰۰هزارتومان حقوق بدهد، با پرداخت ۹ماه حقوق، در پایان سال، پیرامون ۹۰ - ۸۰میلیون‌تومان برای بخش خصوصی باقی خواهد ماند. طرح‌هایی از این دست، متاسفانه تنها بحث صرفه‌جویی در آموزش‌وپرورش را در نظر می‌گیرند و بی‌گمان به افزایش کیفیت آموزش نخواهند انجامید.

گزارش خبری

بارداری و اعتیاد و وضعیت آن در ایران

شرق: جمعیت امداد دانشجویی امام‌علی(ع) سمینار (بارداری و اعتیاد) را برای بررسی وضعیت زنان باردار و معتاد در ایران برگزار کرد. زهرا رحیمی، مدیرعامل این جمعیت دانشجویی در ابتدای مراسم گفت: وقتی درباره زنان باردار معتاد صحبت می‌کنیم، اولین حرفی که مسوولان به ما می‌زنند این است که چقدر آمار داریم در حالی که برای ما حتی وجود یک‌نفر هم زیاد است. وی افزود: اگر مادر بارداری در خیابان زندگی می‌کند وضعیتش هیچ فرقی با کسی که در خانه با مشکلات زیادی روبه‌رو است، ندارد. سرنوشت برخی از این زنان، انسان را یاد برده‌داری می‌اندازد که شوهرانشان با آنها اینقدر رفتار بدی دارند که به زنان به چشم برده نگاه می‌کنند. در ادامه، طراوت مظفریان، از اعضای تیم مادرانه جمعیت امام‌علی(ع) در توضیح مشکلات زنان معتاد و باردار گفت: آمارهای اعلام‌شده نشان‌دهنده وجود ۱۲۳هزار زن معتاد در کشور است. این زنان در دوران بارداری خود با مشکلات متعددی در زمینه‌های مختلف روبه‌رو هستند. مشکلاتی مثل کارتن‌خوابی، فروش نوزاد، انگ اجتماعی، افسردگی حاد پس از زایمان، نوزادکشی و عذاب‌وجدان بخش کوچکی از این مشکلات هستند.

وی افزود: بسیاری از بیمارستان‌ها فاقد بخش مددکاری است، خصوصا در استان‌های دیگر. بعضی برای حمایت از بیماران آسیب‌دیده تعریف نشده است. خوابگاه‌ها زنان باردار معتاد را به دلیل خطرناک‌بودن ترک در دوران بارداری نمی‌پذیرند. این زنان به دلیل سنگینی بار جنین و اعتیاد، فشار اطرافیان و... به دی‌ای‌سی‌ها (مراکز متادون‌درمانی) مراجعه نمی‌کنند.

مظفریان در ادامه با اشاره به مشکلات درمانی و بهداشتی این زنان گفت: باید مشکلات بهداشتی و درمانی را نیز به مسایل این زنان اضافه کرد؛ مشکلاتی مانند عدم مراجعه به بیمارستان، زایمان در شرایط غیربهداشتی، عدم دریافت مراقبت‌های بارداری، ابتلا به بیماری‌های ایدز، هپاتیت، مشکلات رحمی و روده‌ای و سقط خودبه‌خودی جنین و.... وی همچنین به هزینه‌هایی که عدم حمایت از این زنان بر جامعه وارد می‌کند نیز اشاره کرد و افزود: عدم پذیرش آنها توسط جامعه، خانواده و عدم وجود مراکز حمایتی باعث می‌شود این افراد برای امرارمعاش خود به سمت بزه و کارتن‌خوابی کشیده شوند. نوزادان این زنان در آینده نیازمند خدمات آموزشی ویژه‌ای هستند. ناآرامی‌های آنها که محصول دوران جنینی آنهاست باعث طرد و اخراجشان از مدرسه می‌شود. مظفریان همچنین ایجاد کمپ‌های ترک‌اعتیاد با امکاناتی کامل برای کنترل اعتیاد این زنان در دوران بارداری، تعریف خوابگاه‌های ویژه، تعریف مراکز ویژه مثل مراکز درمانی مراقبتی برای کنترل اعتیاد و امکانات اولیه پزشکی و تدوین آیین‌نامه برای سایر بدنه‌های اجرایی دولت را به‌عنوان راهکارهای پیشنهادی ارایه داد. پنل پرسش و پاسخ این سمینار با حضور فرید براتی، معاون درمان ستاد مبارزه با موادمخدر، علیرضا نوروزی، معاون پیشگیری و درمان وزارت بهداشت و لیلا ارشد، مدیرعامل مرکز کاهش آسیب خانه خورشید برگزار شد. براتی، معاون درمان ستاد مبارزه با موادمخدر گفت: در سال ۸۹ بحثی درباره بیمه خدمات درمان اعتیاد مطرح شد که به دلیل هزینه‌های بالا، سازمان‌های بیمه‌گر زیر بار نمی‌رفتند. اخیرا با پیگیری‌هایی که شد این مساله به شورایعالی بیمه ابلاغ شد که سه گروه را به‌عنوان گروه‌های اولویت‌دار در نظر گرفتیم: کودکان و نوجوانان، زنان و معتادان پرخطر که سازمان‌های بیمه‌گر نیز اعلام آمادگی کردند که اگر این موضوع عملی شود، هزینه‌ها برای کسانی که شناسنامه و امکان استفاده از این خدمات را دارند مقداری کم می‌شود.وی گفت: سیستم‌های حمایت اجتماعی ما به دلیل عدم انسجام نظام رفاه اجتماعی، مشکل دارند. مشکل، پول نیست. مشکل مدیریت واحد و منسجم و هماهنگ و پاسخگوبودن نهادهای مسوول است. براتی افزود: ارزیابی خدمات درمان و کاهش آسیب و پیشگیری در کشور تا الان به‌صورت منسجم و خوب صورت نگرفته است. تا الان کسی نبوده که خدمات بخواهد و این خدمات را به شکلی یا از طریق بخش مردم‌نهاد یا مراکز دولتی نگیرد. به‌خصوص زنان که ما محدودیت آنچنانی نداریم. ما به هر استانی که سفر می‌کنیم و اعلام می‌کنند انواع حمایت‌ها را از مراکزی که هستند انجام می‌دهیم و تاکید می‌کنیم هیچ‌کس به دلیل نداشتن پول پشت در مراکز نماند. ما در مورد قسمت‌های مختلف اعتیاد مثل پیشگیری، درمان و کاهش آسیب، سندهای خوبی داریم. مثل سند جامع پیشگیری اولیه. ولی این سند به‌طور کامل محقق نشده چون اعتبارش تا امروز تخصیص پیدا نکرده است. سند سیاستی حمایتی و درمان هم امسال مصوب شده و روند اجرایی‌اش درحال پیگیری است. در بحث اعتیاد در کشور ما، پارامترهای کلانی دخیل هستند که صرف انجام برنامه‌های پیشگیری خیلی نمی‌تواند آن پارامترها را تغییر دهد. مثل وضعیت اقتصادی، بیکاری، بودونبود شادی و... که برنامه‌های آموزش‌وپیشگیری کفایت نمی‌کنند. یعنی متغیرهای کلان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تاثیرگذارند. متاسفانه معمولا وقتی یک موضوع سیاسی کلان رخ می‌دهد، پس از آن یک نوع ماده جدید وارد بازار مصرف مخدر می‌شود. مثل هرویین که بعد از سال ۱۳۳۲و شیشه که بعد از سال ۱۳۸۴ در ایران باب شد. در این سمینار، حضار از کارشناسان مدعو و مسوولان سوالاتی پیرامون مسایل حاد حوزه اعتیاد زنان پرسیدند. مسایلی همچون عدم وجود کمپ ترک‌اعتیاد برای زنان در برخی شهرها، شرایط سخت پذیرش در خانه‌های سلامت بهزیستی (ازجمله منوط‌شدن پذیرش به موضوع بکارت‌داشتن فرد آسیب‌دیده حتی برای کودکان و...) همچنین‌گران‌بودن داروهای درمان اعتیاد، نبود مراکزی برای آموزش تخصصی به زنان معتاد، تاخیر زیاد مراجعه مددکاران مرکز آسیب‌های اجتماعی در موارد گزارش‌شده، به‌روزنشدن آمار معتادان کشور و افزایش معضل اعتیاد در بین زنان خرمشهر و... مورد بررسی قرار گرفت.